رابطه انقلاب ما با نهضت امام حسین (ع) به روایت شهید باهنر

با نزدیک شدن به ۲۲ بهمن روز پیروزی انقلاب اسلامی بازخوانی رابطه انقلاب با نهضت امام حسین (ع) خالی از لطف نیست. گزیده ای از کتاب مباحثى پیرامون انقلاب اسلامى به قلم شهید باهنر را می خوانید:

    اسـلام جـلوه ها و ابـعاد گـوناگونى دارد و در مجموع نظامى به هم پـیوسته بـراى تجلى دادن همه شئون یک انسان راستین است. اما به طـور خاص ، هر یک از امامان و رهبران و پیشوایان ما ، اسوه یکى از ابـعاد بـرجسته اسـلام هستند: مقتدا و شهید و گواه براى ما و بـراى مـسلمانانى کـه مـى خواهند راه و رسم اسلام را در عمل و در شیوه و در اقدام امامانشان بیابند و لمس کنند و پیروى نمایند.

    واژگونه جلوه دادن حقیقت قیام امام حسین (ع) حـسین بن على (ع) را با خون ، با مبارزه ، با انقلاب و با شهادت عـجین مـى یابیم. یـعنى باید گفت مظهر جهاد ، مظهر شهادت ، مظهر حـرکت و نهضت و پرخاش و خشم انقلابى و الهى السلام ، حسین بن على (ع) اسـت. طـاغوت و طاغوتیان و همه عمال بیگانه مى خواستند عنصر اسـلام را در درون امـت ما به صورتى پوسیده ، رخت آور و مسخ شده درآورند.

    بسیارى از سرمایه هاى عظیم معنوى ، اجتماعى و اسلامى ما را در بـین جامعه ما آنچنان کوچک و محدود و واژگونه جلوه دادند کـه روح و حـقیقتش تهى شد و تنها قالبى بسیار مسخ شده از آن بر جـاى مـاند. امام حسین (ع) که درس عدالت ، مبارزه ، ایستادگى و مقاوت مى داد ، در جامعه و در امت ما ، او و یاران و خاندانش به تـدریج به صورت مظهرى از ضعف در آمده بودند ، بطوریکه به تدریج عـاشوراها و مـجالس عزادارى در بین ما شیعیان نه تنها شورانگیز بـیدارکننده و تـحرک آفـرین نـبود بلکه متإسفانه به صورتى سرد کننده و رخوت انگیز و ضعف آور و زبون پرور منعکس شده بود. دشمن مـى خواست هـمه سرمایه هاى ارزشمند را از ما بگیرد و آنها را مسخ کـند تا ما محروم شویم و نتوانیم با تکیه به آنها راهمان و راه حق اسلام را ادامه دهیم.
    امام حسین (ع) مظهر خشم خدا در برابر مفسدان

    امـام حـسین (ع) در زنـدگى اش ، حتى قبل از آنکه ماجراى کربلا را آغـاز کـند ، مـظهر خـشم خدا در برابر ظالمان بود.معاویه در یک نـامه ، بـه خـیال خـود ، امام حسین (ع) را نصیحت کرد که: گویا شـنیده ام با این و آن رابطه برقرار کرده اى ، کسانى با تو آمد و شـد دارنـد و گـویا خیال فتنه انگیزى و ایجاد تفرقه در بین امت اسلام دارى.

    مـن تو را بیم مى دهم از آنکه مبادا خود را در فتنه گرفتار سازى و دست به تفرقه افکنى در بین امت اسلامى بزنى ! در ایـن نـامه بـه چهره نصیحت گر اندرز گوى با حسین بن على (ع) وارد صـحنه شـده بـود؛ با عوامفریبى و با ظاهرى آراسته حضرت را دعـوت بـه آرامش و حفظ امنیت و جلوگیرى از اخلال و تفرقه اندازى مـى کند و درخـواست ایجاد یک محیط امن و از این قبیل توصیه ها را در نـامه اش دارد. امـا آن حـضرت در پـاسخ نـامه فرازهایى تند و روشـنگر در پـاسخ معاویه فرمود. از جمله این بود که فرمودتو به مـن گفته بودى که من خود را در فتنه نیفکنم و گرفتار فته نکنم.

    در حالى که ریشه فته تو هستى و اصلا مظهر فتنه و سرچشمه فساد تو هـستى. تـو گـفته اى کـه مـن به فکر در افتادن با تو نباشم ، من مى ترسم اگر چنانچه به این فکر نباشم مسئول باشم.

    اگـر مـن در فـکر مـبارزه بـا تـو نـباشم در پـیشگاه خدا احساس نـافرمانى و عـصیان مـى کنم. مگر تو نبودى که حجربن عدى و یاران دلاور و مـبارزش را که جز حق نمى گفتند شهید کردى ؟ مگر تو نبودى کـه فرمان دادى هر کس بر دین على (ع) است او را از حکومت عزل و بـرکنار کـنند و حـقش را بگیرند و حقوقش را قطع کنند ؟ مگر دین عـلى (ع) جز دین خداست ؟ مگر دین على (ع) جز دین محمد (ص) و جز دین قرآن است ؟ تو با حق درافتادى.

    آنـچنان تند در این نامه معاویه را مورد پرخاش و هجوم قرار داد که از همان ابتدا پیدا بود که حسین بن على (ع) سر ناسازگارى با طاغوت و با ظلم را دارد.

    وقتى معاویه على رغم قرار دادى که با امام حسین (ع) بسته و بنا بـود کـه بـه جـاى خودش کسى را به عنوان جانشین تعیین نکند اما فرزند نابکارش یزید را به عنوان جانشین تعیین کرد ، این یکى از مـایه هاى بـر افـروختن خـشم آن حضرت بود.براى اینکه دید با این بدعت بزرگى که معاویه گذارده است و مى خواهد خلافت را در خاندانش مـوروثى کـند ، ((و على الاسلام السلام )). اگر خلفاى پیشین بناحق بـر مـسند خـلافت تـکیه زده بودند ، اما این امید بود که بعد از آنـکه آن خلیفه رفت لااقل مردم دخالت کنند و بتوانند از راههایى وارد شـوند و کـسى را کـه صـالح اسـت بـیابند و یا به سراغ اما راسـتینشان و خـلیفه واقـعى پیامبر بروند و او را انتخاب کنند.

    اما وقتى بنا شد که خلافت در خانواده اى موروثى باشد و حکومت دست بـه دست در یک فامیل بگردد ، دیگر بعد از آن تدبیر از دست مردم و از دسـت اسـلام و قـرآن و از دسـت همه خارج مى شود و تمام قدرت اسلام و قدرت امت در یک فامیل و در یک خاندان متمرکز مى گردد.

    ایـن مـقدمه مرحله جدید پرخاش و موضع گیرى تند حسین بن على (ع) در برابر خلافت خاندان بنى امیه بود.

    مـعاویه مرد و یزید بر حسب وصیت غیر قانونى و خلافت پیمان او به جاى معاویه نشست. یزید به عمال و مإمورانش در سراسر سرزمینهاى اسـلامى دسـتور داد کـه از مردم بیعت بگیرند و ضمنا به عاملش در مـدینه دستور داد که از امام حسین (ع) هم بیعت بگیرد. از اینجا نـطفه حـادثه کـربلا بـسته شد. بیعت با یزید یعنى تسلیم و پیمان سـازش و همکارى در برابر طاغوت. او بیعت را بر حسین بن على (ع) عـرضه کـرد و حضرت هم امتناع فرمود. عرصه بر حسین (ع) تنگ شد و مقدمات قیام و انقلاب را علیه خاندان بنى امیه فراهم کرد.

    حـسین بـن على (ع) مدینه را ترک کرد و به مکه آمد تا در مکه که مـحل عـبور و مرور قبایل است و از همه اقوام و ملتهاى اسلامى از گـوشه و کـنار کشور پهناور اسلام بدانجا مىآیند و ضمنا خانه امن الهى و حرم خداست بتواند با نمایندگان مردم براى بیدار ساختن و ارشـاد و برانگیختن آنها و زنده کردن احساسات آنها علیه دستگاه بـنى امیه تـماس فـراوان بـگیرد و از هـمانجا هـم نـامه نوشتن و نماینده فرستادن را به سوى کوفه آغاز کرد.

    کـوفه مـرکز قـسمت عـمده اى از کشور پهناوز اسلام بود و ایران هم وابـسته بـه کوفه بود و مردم هم با سابقه اى که از حکومت على بن ابـى طـالب (ع) داشتند ، آشناتر با برنامه هاى على (ع) و خاندان او و نـزدیکتر بـه اظـهار وفادارى و همکارى با حسین بن على (ع) بـودند. بـنابر ایـن ، اقـدامات خود را براى ارشاد مردم کوفه و فـراهم سـاختن مـقدمات و بـسیج یک نیروى مخفى در سراسر این شهر عـلیه دسـتگاه ظـلم و طـغیان بـنى امیه شروع کرد. لذا از یک طرف مشغول ارشاد مردم شد ، یعنى مرتب حسین بن على (ع) براى قبایل و افـراد و نـمایندگان مـردم کـه از گـوشه و کـنار مـملکت مىآیند سـخنرانى مـى کند، بـحث مى کند، پیام مى فرستد، نامه مى نویسد و از طرف دیگر هم مرکزى را که مساعدترین مکان براى آماده ساختن مردم عـلیه دستگاه بنى امیه است ، براى اجتماع مردم و همبستگى آنها و فراهم کردم مقدمات انقلاب ، آماده مى کند.

    بـعد آن نـامه معروف را خطاب به علما نوشت و سخنى را که درباره عـلمایى که در آن روز با دستگاه طاغوت ساخته بودند بیان فرمود؛ عـلمایى کـه بـا زنـدگى دنیایى و با همان عیش و عشرت ، تفاخر و منافع و مطامع خودشان ساخته بودند. آنچنان نامه حضرت این علماى سوء را که دربار خلافت ساخته بودند و تند و آتشین منقلب ساخت که هـمان نامه براى ما و براى روحانیت ما و براى حرکت علماى بیدار و انقلابى ما یک انگیزه و برنامه یک حرکت بود. اگر یادتان نرفته باشد و در گرما گرم نبرد ملت ما با طاغوت و فرمانى که امام پشت سـرهم بـراى بیدارى علماى حوزه هاى علمیه و همه علماى کشور صادر مى کرد ، گاهى هم به همین نامه حسین بن علیه (ع) استشهاد مى شد و هـمین نامه را بعضى از افراد انقلابى مومن به انقلاب ترجمه و پخش کـردند کـه چـگونه حـسین بن على (ع) مى فرماید وظایف روحانیان و دانشمندان و علماى اسلام براى یارى اسلام سنگین است.

    بـنابر این نامه مى نویسد ، بیانیه صادر مى کند، سخنرانى مى کند ، تـمـاسهاى خـصوصى مـى گیرد ، نـماینده و مـإمور مـى فرستد ، بـا نـمایندگان مـردم که از گوشه و کنار مىآیند صحبت مى کند و اعمال انـقلابى تـند زیـر برده و علنى پرخاشگرانه علیه دستگاه سلطه گر بـنى امـیه یـکى پـس از دیگرى از حسین بن على (ع) صادر مى شود و دقـیقا درس انـقلاب و حـرکت تند اجتماعى علیه دستگاه ظلم حاکم و علیه دستگاه استبداد حاکم را براى همیشه به تاریخ مىآموزد.

    چـرا این روابط ، این خطابه ها ، این نامه ها ، این پیامها ، این تـماسها ، سالیان دراز بر منابر و در مجالس روضه خوانى براى ما تـکرار نـمى شد ؟ و چرا ما با حسین بن على طرفدار اسلام و انقلابى عدالت دوست آزادیخواه مبارز با ظلم که انواع نقشه ها و راهها را بـراى بـسیج مـردم و ارشـاد آنان و منفجر کردن جامعه علیه قدرت سلطه گر حاکم مى پیمود ، آشنا نمى شدیم ؟ چرا که حضرت را آن گونه که باید به ما معرفى نمى کردند ؟ بـا همه این مقدمات ، حسین بن (ع) آماده حرکت به جانب کوفه شد.

    نـزدیکانش آمـدند و به او گفتند آقا ! این سفر خطر دارد ، دشمن قـوى اسـت ، مـردم کوفه هم معلوم نیست وفا کنند ، کجا مى روید ؟

    فرمود: ارید ان امر بالمعروف و إنهى عن المنکر.

    مى روم تا امر به معرو و نهى از منکر کنم.

    در آن پیامش در جملاتى بیان فرمود: مگر نشنیده اید که جدم پیامبر فرمود:

    من رإى سلطانا جأرا مستحلا لحرم الله ناکثا لعهدالله ، مخالفا لسنه رسول الله صلى الله علیه و آله ، یعمل فى عبادالل بالاثم و الـعدوان ، فـلم یعیر علیه بفعل و لا قول ، کان حقا على الله ان یدخله مدخله. (۱)

    هـر کـس ببیند که سلطان ستمگرى در بین مردم حدود خدا را پایمال کـرده اسـت ، بـه مـردم ظـلم مـى کند ، منکر را احیا و معروف را لگدمال کرده است ، حاکم ضد دین و ضد عدالتى بر مردم مسلط است و سـاکت بـنشیند و در بـرابرش حرکت و قیام نکند ، بر خداست که آن شخص ساکت و سازشکار را به همان درکى ببرد که آن سلطان ستمگر را مى برد و همانجا جاى دهد که آن سلطان خأن را جاى مى دهد.

    فرمود: من وظیفه دارم ، باید بروم و بگویم و مبارزه کنم.

    وان کان دین محمد لم یستقم الابقتلى فیما سیوف خذینى.

    اگـر دیـن جدم پیامبر جز با قتل و شهادت من مستقر نمى گردد ، پس اى شمشیرها مرا در بر گیرید.

    مـرا از مـرگ مـى ترسانید ؟ از شهادت مى ترسانید ؟ به قول امام و رهـبرمان همین شهادتها و همین خون شهید است که از هر قطره اش یک مبارز مسلمان انقلابى مى روید و زنده مى شود و بر مى خیزد.

    حسین بن على (ع) آنکه در بین راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و خبر شورش مردم کوفه و بى وفایى آنها و خبر بسیج عمومى دشمن را شنید ولـى مـعذالک بـه قـلب سپاه دشمن زد و پرخاش و تعرض و مبارزه و مـجاهده خود را انجام داد و هر صحنه اش ، از هر عزیزى که بر خاک افـتاد ، از جوابش ، از کودک شیر خوارش و از هر عزیزى که از او بـازماند ایـن پـرچم پـر افتخار را در اهتزاز نگاه داشت و پیام شـهادت را بـه بسیارى از مناطق اسلامى آن روز رسانید.زینبش ، ام کلثومش و همه عزیزانش به صورت الگوها و سمبلها و نمونه هاى عظیم مـجاهده و انـقلاب و مـبارزه و حق خواهى و عدالت طلبى درآمدند ، بـراى همیشه تاریخ باقى ماندند و جاودانه اسلام و دین و قرآنمان شدند.
    امام خمینى ، احیا کننده نهضت امام حسین (ع)

    امـام خـمینى عـاشورا رازنـده کـرد و حسین بن على (ع) را از آن زوایاى تاریک تاریخ که گردو غبار رفتار ناهنجارمان در طول قرون ، چهره تابناکش را پشت ابرهاى تیره مخفى ساخته بود ، وارد صحنه کـرد.به خـاطر داریـد هـفده سـال قبل بود که ناگهان عاشورا رنگ دیگرى به خود گرفت. (۴) در عـاشوراى دو روز قـبل از پـانزده خرداد سال چهل دو ، جملات نوحه گـرى و سـینه زنـى همه ساله ، در آن سال ناگهان به شعارهاى تند عـلیه طـاغوت زمـان ، علیه ظلم و ستمگرى تبدیل شد و دیدیم همان هـیئتهاى متفرق که در گوشه و کنار محلات همه ساله بیرون مىآمدند و بـه سـرو سـینه خودشان مى زدند ، اما دشمن بر آنها مسلط بود و هـیچگاه مـشتشان را در بـرابر دشـمن پرخاشگرشان گره نمى کردند و هـمیشه بـه سـر خـودشان مى زدند ، در آن سال ناگهان این چهره هاى خـشمگین ، مـردم حـسینى مشتهایشان را در برابر کاخ مرمر به سوى دشـمن ستمگر خود گره کردند و حرکت دادند و آن شعار معروف را سر دادنـد کـه: (( خـمینى خـمینى خدا نگهدار تو ، بمیرد بمیرد این دشمن خونخوار تو )).

    هـمان نیروهایى که سالیاندارز بر باد مى رفتند و این سرمایه هاى عظیم نابود مى شد و کسى خبر نداشت که چگونه این نیروهاى عظیم در بـطن جـامعه شیعه و در بطن جامعه اسلامى وجود دارد ، ناگهان این نـیروها بـالا آمـد و بـه صورت یک موج و یک اعتراض شد و به صورت یـکپارچه گـره شد و دشمن را لرزاند. لذا رهبر را در شب دوازدهم محرم که همان شب پانزده خرداد بود دستگیر کردند و روز بعد مردم تظاهرات عظیمى بر پا کردند و دشمن هم حمله شدید و کشتار فجیع و سهمگین و وحشیانه اى به راه انداخت.

    آن روز عده اى مى گفتند این حرکتها براى چیست ؟ این مشت به سندان کـوبیدن اسـت؛ مـا بـا دسـت تهى در برابر چه کسى مقاومت کنیم ؟ برویم باز هم برگردیم به گوشه مساجد و تکیه هاى خودمان و همانجا زمزمه کنیم و توسل داشته باشیم ، همین و همین.

    چرا بیرون آمدیم و چرا مبارزه و پرخاش کردیم ؟ عده اى بنا کردند سمپاشى کردن. شاید دست مثل سمپاشى که بعد از شهادت حسین بن على (ع) مـى کردند. عده اى از مردم هم که ظاهرا مسلمان بودند اما روح اسـلامى در شـریان آن ها جریان نداشت ، آنها هم مى گفتند چرا حسین بن على (ع) رفت ؟ و چرا فرزندان و یاران خود را را به کشتن داد ؟ مـگر تـوانست بـا هـفتاد و دو نفر در برابر آن خیل عظیم دشمن ایستادگى کند ؟ اما نمى دانستند از همان روزى که خون حسین بن على (ع) بر سرزمین کـربلا ریـخت پـایه حـکومت طاغوت یزید و خاندان آن حضرت ایستاده بـودند و مـى دیدند کـه زینب بالاى سر برادرش آمده و با او زمزمه مـى کند ، منقلب شدند و آن دگرگونى روحى و شرمندگى آغاز شد ، آن رخـنه در صفوف دشمن و طاغوت آغاز شد. بعد قدم به قدم ، هر کلامى کـه زینب مى گفت ، ام کلثوم مى گفت ، امام سجاد مسجد شام مى فرمود ، و نیز گریه ها و عزاداریها و خطبه هاى آنها حامل پیامبى بود که ایـن قـطرات خون شهیدان را بر سر و روى مردم مرده و خواب آلوده عـصرشان پاشید و خون شیهد در رگ و پوست این امت به جریان افتاد و چـیزى نـگذشت که موج این حرکت به تدریج دودمان بنى امیه را بر باد داد.

    مردم ما هم به دنبال شهدایى که داده بودند ،e رتب این طرف و آن طـرف تـظاهرات بود ، کشتار بود ، دژخیمان حمله مى کردند و عده اى نگران بودند که آیا محرم چه خواهد شد ؟ و آیا امام درباره محرم چه دستورى خواهند داد ؟ چـند روزى بـه محرم مانده بود که بیانیه امام صادر شد. امام در این بیانیه فرمود:
    مـحرم مـاه پـیروزى خون بر شمشیر است. مو بر بدنها راست شد که:

    امـام چه فکرى براى این مردم کرده است ؟ چگونه مى خواهد مردم را جلوى گلوله بفرستد ؟ مى خواهد در ماه محرم سیل خون به راه بیندازد ؟ بـه دنـبال این بیان امام و بسیج او ، چگونه جلسات ما پرشکوه ، پـر حـرارت و پر تپش و چقدر جالب بر پا شد؛ در تاسوعا و عاشورا چـه راه پیمایى عظیم و اجتماع با شکوهى بر پا شد؛ در میان حمله دشمن و در قلب توطئه دشمن در سراسر کشور ، میلیونها نفر به راه افـتادند: همه یکپارچه و همه با یک شعار و با یک پیام و همه در یـک قـیام. بـخوبى ملموس و محسوس بود که چگونه عاشورا و تاسوعا سـرنوشت ساز است. پشت دشمن را لرزاند ، پشت ابرقدرتهاى پشتوانه اسـتبداد را هـم لـرزاند. بـالاخره معلوم شد که حسین بن على (ع) رهـبر عظیم الشإن عدالت گستر و انقلابى اسلام چگونه الهام داد و چـگونه جـامعه را بـسیج کـرد. آرى ، نـهضت ما بیش از هر چیز از حادثه کربلا جان گرفت و از آنجا مایه گرفت و تغذیه و هدایت شد.

    اگر تاریخ دقیق انقلاب و نهضت را از سال ۴۲ و مخصوصا یکى دو سال اخـیر بـنویسند و مـجموع شـعارها و حرکتها و مراکزى که از آنجا حـرکت شـد و مـردمى کـه حـرکت کردند و کشته دادند ، تمام اینها واقـعه نگارى شود ، بخوبى احساس خواهیم کرد که چگونه بیش از همه حادثه کربلا سرمشق و راهگشا و الهام بخش ما به سوى پیروزى بود و بـه هـر حـال بـه یارى خدا و با اعتماد بر او ، با همبستگى همه مردم مسلمان بر دشمن پیروز شدند.

    پى نوشت
    ۱نفس الهموم ، ص ۱۱۵.